

«بسم نام خالق آرامش»

نام کتاب: ستره هار عاشق

نام نویسنده: جواد شریفی

تعداد صفحات: ۲۲۵ صفحه

تاریخ انتشار: _____



کافین بکلی

CaffeineBookly.com



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

ستاره های عاشق

مجموعه شعر

جواد شریفیان



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

شریفیان، جواد ، ۱۳۲۸

ستاره های عاشق ، مجموعه شعر

طرح جلد : نیما شریفیان

سال ۱۳۸۰ - ۲۲۵ ص.

شابک : ۹۶۴-۵۶۳۹-۶۴-۶

کتابخانه ملی ایران ۲۲۵۸۹-۷۹ م



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

تقديم به كسابي كه لذت و ربح دوست
داشيس را ر ر ربح و لذت دوست داشتي
شدن پرجيخ مي دهند .



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

فهرست

۴۳.....	آسمان به ابر نشسته.....	۸.....	درآمد این دفتر.....
۴۵.....	غم نان اگر بگذارد.....	۱۰	آسمانی
۴۷.....	کودکی کنار خیابان.....	۱۱.....	آفتاب امشب.....
۴۹.....	گل مریم.....	۱۲.....	با خورشید رنج.....
۵۰.....	معبود من.....	۱۹.....	برای کسوف فردا.....
۵۲.....	هزار تویی از رنج است زیستن.....	۲۲.....	بهار تا خورشید.....
۵۵.....	پرتقال، درس کلاس اول.....	۲۵.....	ستاره ای که پلسار می شود.....
۶۳	مرثیه های سال کیسه	۲۹.....	ستاره های عاشق ۲.....
۶۴.....	راعی گم شده در ساعت ده و ده دقیقه.....	۳۱.....	سیاهچال.....
۶۶.....	معصوم هفتم.....	۳۳.....	کهکشان خالی.....
۷۰.....	مرثیه شب سوم.....	۳۵.....	گلایی به کهکشان.....
۷۳.....	روی و پشت سکه دوست داشتن.....	۳۷.....	آفتاب قطبی.....
۷۴.....	ستاره امشب.....	۳۸.....	ستاره های عاشق ۱.....
۷۶.....	پاره پاره های شب هفتم.....	۴۰	خاکستری
۷۹.....	سال کیسه.....	۴۱.....	بهار مبارک.....
۸۵.....	تولدی دیگر.....		



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

۱۲۲.....	کبوتر و درخت.....	۹۰.....	مرواریدهای صدف یافته.....
۱۲۴.....	گوشه اگر می زنی.....	۹۲.....	سوغ سیاوشان.....
۱۲۵.....	لکه ای به دشت.....	۹۳-۹۹.....	بامدادی ها.....
۱۲۶.....	ماهی قرمز کوچک.....	۱۰۰.....	در غروب بامداد دهکده.....
۱۲۷.....	مو و دستش.....	۱۰۲.....	شاعر شعر کوچه.....
۱۲۸.....	برفدانه ها.....	۱۰۴.....	شعری برای گم شدن.....

۱۳۳ ارغوانی

۱۳۴.....	غزلواره شب یلدا.....
۱۳۶.....	ادامه شب یلدا.....
۱۳۹.....	اول صف.....
۱۴۴.....	برای دوست داشتن دشمن.....
۱۴۶.....	برای شعرهای ناسروده گمشده.....
۱۴۸.....	پارادکس.....
۱۵۰.....	تقابل عشق و نفرت.....
۱۵۳.....	حدیث کوچکی برای دستانت.....
۱۵۵.....	زمزمه ۱.....
۱۵۷.....	زمزمه ۲.....

۱۰۷ صورتی

۱۰۸.....	اشک هایم را.....
۱۰۹.....	پشت شمشاد شیشه.....
۱۱۰.....	"پ" مثل پروانه.....
۱۱۱.....	تا بیارد.....
۱۱۲.....	توسکا.....
۱۱۳.....	تیک و تاک.....
۱۱۵.....	چلچراغ تزویر.....
۱۱۶.....	شاعر.....
۱۱۷.....	علف های هرزه چهار گوشه باغ.....
۱۱۹.....	قرص ماه.....
۱۲۱.....	کبوتر چاهی.....



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

۱۸۷	نیلوفری
۱۸۸	انار شکسته.....
۱۹۱	به آرامی حضور گرم ابریشم.....
۱۹۵	تشریح.....
۲۰۱	حرکتی میان دو نقطه.....
۲۰۴	شبی لبریز از شیشه های معرق.....
۲۰۸	با خودم هستم.....
۲۲۱	طبیعت بی جان.....
۲۲۳	رنگین کمان.....
۲۲۴	رویا.....
۲۲۶	آخر دنیا.....

۱۵۹	طرح عشق.....
۱۶۱	غریبانه.....
۱۶۳	گمشده.....
۱۶۵	نماز شب.....
۱۶۷	وقتی شروع می شود.....
۱۶۹	برف آخرین شب دی ماه.....

۱۷۱	نارنجی
۱۷۲	اگه روزی روزگاری.....
۱۷۴	سحر خیز بلوک.....
۱۷۶	سیاه و سفید.....
۱۷۷	وسط بزرگراه.....
۱۷۹	ترسیم یک رویا.....



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

درآمد این دفتر

از سر شب گفته بودم که

دل به گفتن شعری می چرخد

رنگارنگ

آسمانی

خاکستری

رنگ مرثیه های سال کبیسه - سیاه -

نارنجی

صورتی

ارغوانی

و دست آخر نیلوفری

و باز می خواهد

ستاره های عاشق را

یا ستاره های سرگردان را

شهاب ها را حتی



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

در شبی قطبی

مقابل یک آفتاب قطبی

نقاشی کند

بیش از چهل دفتر را سیاه کرده ام

برگزیده هایش را

یک بار به نام « مرثیه جویبار »

و بار دیگر

« خشونت دنیا یادم داد دوست بدارم »

و حالا هم

« ستاره های عاشق » را

تا با خیال راحت

به پیشواز رویای شبانه ام بروم

چرا که از سر شب گفته بودم

که خوابم می آید

جواد شریفیان - بهمن ۷۹



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

آسمانی



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

آفتاب امشب

خلخالی به پا

خطی به سینه

چقدر آفتاب امشب

خوش افتاده است

به کدام اعتقاد عادت داری

به کدام اعتماد دوستت بدارم

ستاره امشب

آدمکش افتاده است

خاری به قلب

خنجری به دست

به همراهیم رامشگری که امشب

مرداد ۷۷

خامش افتاده است



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

با خورشید و رنج

برای سبز شدن دوباره خورشید

ساقه زرد پنجره را

از غروب تا سپیده

پرسه زدم

فراموش کرده بودم

"ستاره" سحری را

که چشمک زن می گفت:

"برای اینکه برنجم

هنوز رنجی هست"

نمی شود به نگاه تو دست زد

نمی شود نگاهت را

پشت دیوار خاطره

تنها گذاشت

نمی شود به شب آبی گفت:



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

آسمانی امشب

از همیشه آبی تر است

ستاره

از همیشه درخشنده تر

خاطره خورشید

از همیشه طلایی تر

در متن سرمه ای آسمان

"پروانه" گرد فراموشی

از بال می تکاند

یعنی:

"برای اینکه برنجم

هنوز رنجی هست"

شب از ندانستن نیرو می گیرد

انتظار حادثه

از وقوع حادثه

سنگین تر است

دست های من از گلوی پرنده

رنگین تر



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

"پرنده"

پیش از آنکه به خاک بسپارمش

چهچه می زد:

" برای اینکه برنجم

هنوز رنجی هست "

به انتظار

نمی شود نشست

بی انتظار

نمی گذرد شب

شب را به نیلوفری

نمی شود آلود

خورشید را نمی شود

کنار خیابان سرد شب

تنها گذاشت

با عطوفت

نمی شود از کنار شب بی عاطفه گذشت

دلیم شکسته

از بس کنار پنجره بی خورشید



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

ساکت و تنها نشسته

"پنجره" اما می نالد هنوز:

"برای اینکه برنجم

هنوز رنجی هست"

برای رسیدن به گوشه امنی

تمام ستاره ها را ورق زدم

بگو تا کجا ادامه دارد شب

تا طلوع کدامین سپیده

فانوس کوچکم

که شیشه اش شکسته

قافله دار سفر به کدام کهکشان خاموش است

فال قهوه ام بد آمده

پله به آخر رسیده

برای به آخر رسیدن و بر شدن از پله

راه درازی را پیموده ام

به قصد اینکه:

"شعله" کوچک فانوسم

روبروی کهکشان بروید و بگوید:



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

"برای اینکه برنجم

هنوز رنجی هست"

چرا نمی شود از نردبان خواهش بالا رفت

برای بر شدن از محیط دایره خورشید

تا سطح دایره خورشید را

به رنگ محبت

پوشش دهم

و دایره پیرامونم را

به رنگ ندانستن

وقتی که

پشت سکوت آن سوی پنجره

"کولی" می خواند:

"برای اینکه برنجم

هنوز رنجی هست"

گنجشک کوچکم را

که بالش شکسته

کسی کنار پنجره دفن نمی کند



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

فریادم را

همراهی نیست

حضور درد از فریاد ستاره

فروزان تراست

چلچراغ را روشن کن

به قصد فراموش کردن خورشید

شعله شمع را صدا بزن

به نیت خاموش کردن خورشید

به بالا نگاه کن و به "خورشید" هزار پاره شده

که فریاد می زند:

"برای اینکه برنجم"

هنوز رنجی هست"

پشت خاطره خاکستری ست

پشت خاکستر

هزار شعله رقصان

ای کاش شعله خورشیدی باشم

به ساقه زردت

یا حضور "ماه" ی



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

که بال می زند

برای پر کشیدن تا پشت تپه برای خوابیدن

تا خورشید

تا بگویم:

"برای اینکه برنجم

هنوز رنجی هست"

آذرماه ۷۲



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

برای کسوف فردا

در هزاره دیگری

حدیث امشب ما را

به خواندن نشسته اند

باشد

که این کسوف

کسوف نفرت باشد

شاید اما

کسوف عشق

شاید که نیمه تاریک عشق

به دایره نفرت

مماس شده

یا "ماه"

عین عطوفت است



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

یا خورشید

- دوست داشتنی همیشگی -

منتهای خشونت

شاید هزار شاید در فردا

حقیقت شود

فردا

پس فردا پیش را به دنبال می کشد

من اما

این نفرت مزمن را

با کدام اسلحه عشق

بکشم

و زیر پا له

تا مگر کاش ...

کاش کسوف فردا

کسوف نفرت باشد

خنجر عشق

بر گلویم



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

خورشید
در آستانه محاق
سرگردان
در هذلولی که از عشق و نفرت
آکنده است
و بام آسمان
که زیر پای من افتاده
و باز
نه عشق را می شناسم
نه ستاره ها را
قاب خاطره ام خالیست

در هزاره دیگری که نه تو هستی نه من
از کسوف فردا هم خبری نیست
اما هنوز
آسمان آبی ست
و هنوز خورشید می درخشد

۷۸/۵/۱۹



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

بهار تا خورشید

بهار

تمام زمین را

سبز می کند

خورشید تکه ای از آسمان را

آبی

خورشید

تمام می شود اما

دوست داشتن دوباره نمی شود

بر مدار دوست داشتن

تا عشق

بر مدار دوست داشتن خورشید

بر مدار دوست داشتن بهار

بگذار تا هزار بار بر بهار بچرخم

تا عشق بر مدار بنشیند



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

تا خورشید

ای کاش برگی به ساقه بهار باشم

مگر نه اینکه

به دوست داشتن خورشید دلخوشم

و به "دوستان دارم" گفتن

وقتی بهار

پس از صد هزار بار

دوباره شکوفه سیب را

رنگ صورتی می زند

زمستان

امسال

سرد بود

پیش از آنکه برف بیارد

بوی بهار دوباره شنیده بودم

پیش از آنکه کلامی دوباره بگوئی

دلم برای تنهایی انسان می سوزد

_ در ازدحام آهن و سیمان _



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

باری

بگذار از بهار بگویم

تا خورشید

بهار دوباره می شود

خورشید

دوباره نمی شود

انسان

با بهار و خورشید

دوباره می شود

اسفند ۷۶



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

ستاره ای که پلسار می شود (*)

هنوز همانم

فرشته نه

سایه ای از روح دوست داشتن به دیوار نفرت

_ دیوار را فرو بریز _

هنوز همانم

ده ساله کودکی

لباس میانسالی پوشیده

ده ساله کودکی میان خیابان

کنار جقجه هایش - برای فروش -

دانه دانه

_ برای مردمی که نمی شناسد _

کلاله عشق عرضه می کند

هنوز همانم



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

سایه ای به دیوار دوست داشتن

_ هیچ گاه نپرسیده ای که اینکه طالب دوستی است _

به کدام کهکشان تعلق دارد

هنوز همانم

کودکی که بر برگ تاک فال می گیرد

و فالش / همیشه به عشق می نشیند

هنوز همانم

ززمه ای در سکوت

ستاره ای که از تداوم نفرت

پلسار می شود

هنوز همانم

گناهکار آدمی که به سیب دست زد

و سیب را برای بوئیدن چید

هنوز همانم

کسی که عاشق عشق بود



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

و وقتی از تمام ستاره ها نفرت می بارید

به بیابانی افتاد

و خار عشق / پایش را خلید

هنوز همانم / که عاشق ستاره هاست

و عاشق عشق

و نمی داند

سرچشمه این همه نفرت در کجاست

هنوز همانم

هنوز در آینه

_ به سادگی کودک دو ساله ای _

به خودم لبخند می زنم

و می بینم / تصویرم در آینه به گریه نشسته است

هزار بار شام آخر را

از اول بازی کرده ام

و باز منتظر شام آخر دیگری هستم



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

هنوز همانم

جوای جمعیتی پس از تفریق

دستی برای دوستی

ابری برای باران

تا تمام گناه زمین را

به شست و شو بنشینند

مرداد ۷۷

(*) پلسار: (pulsar) اجرام فضائی کوچکی در کهکشان راه شیری هستند که امواج رادیویی خاصی را با فرکانس مشخص ارسال می کنند.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

ستاره های عاشق ۲

روز و شب

ستاره و سیاهچال

خوب و بد

همیشه و هرگز

جایشان عوض شده

از آسمانم دروغ می بارد

آسمانی دیگر را در دستم بگذار

برای اینکه آسمانم دیگر آسمانی نیست

سیاه سیاه سیاه است

ستاره های عاشق

بر مدار دوست نداشتن سرگردانند

من اما

این سوی چراغ قرمز



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

متوقف می شوم

تا از عابر کنار خیابان بپرسم:

ستاره های عاشق کجا هستند؟

دست به زنبیل خاطره می زنم

پر شده

دست به زنبیل دوست داشتن

خالیست

دست به گیره پنجره

باز که می شود

باد همیشگی است که به داخل می آید

سرد است

نه عشق را به همراه دارد

نه ستاره های عاشق را

ستاره های عاشق

بر مدار نفرت

سرگردانند

آبان ۷۷



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

سیاهچال (*)

به گریستنم می خندم

این که گریه نیست

برای خنده های هزار بار به خون نشسته می گریم

این چه خنده ایست

مثل همیشه حروف هق هق و قهقهه در تقابل اند

مثل تقابل عشق و نفرت

ستاره با سیاهچال

و تا همیشه مثل هم اند

اگر آنها را سر و ته بگذاری

از هق هق به قهقهه بنشینی

از قهقهه به هق هق

برای خنده های کال گریه می کنم

برای خنده های پشت گریه های پشت خنده های پشت بام آسمان کوچکم که بر زمینه اش هنوز

ستاره کوچکی به قصد چشمک زدن



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

خیال تولد دارد

گریه پشت گریستن می خندد

خنده رو به روی گریه به گریه نشسته

ستاره سیاهچال می شود

سیاهچال ستاره

مرداد ۷۹

(*) سیاهچال (سیاهچاله) : معادل فارسی کلمه "Black Hole" و به معنای ستاره ای است که پس از میلیارد ها سال منقبض شده و هر سانتی متر مکعب آن چندین تن وزن دارد و با نیروی جاذبه بسیار، همه چیز را، حتی امواج نور را به درون خود می کشد.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

کهکشان خالی

میان خدا و شیطان

چه قدر فاصله است ؟

_ سؤال بعدی را بپرس

شب از صبح شروع می شود

یا غروب از خورشید

_ سؤال دیگری باید

خورشید عشق بر زمین همیشه خسته

همیشه یخ بسته

نمی تابد

می تابد؟

_ اگر بر عشق می کوشی

بر این کهکشان

ستاره دیگری را

به جست و جو بنشین

ستاره ها همیشه عاشق بوده اند



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

سرچشمه این همه نفرت کجاست؟

_ از خود ستاره سؤال کن

اردیبهشت ۲۷



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

گلابی به کهکشان

نه بودنم

نه نبودنم

گردش هیچ ستاره ای را عوض نمی کند

نه عشق

نه نفرت

نه گرمای زاری این شب

این یخ انجماد را نمی شکند

با که و چگونه بگویم

شاخه امید شکسته

گل یاس

پشت شیشه پنجره پنجه دوانید

نه خواسته ام باشم

نه مایل به زنده بودنم

بی دوست داشتن

وقتی که



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

وقتی که

_ چه قدر از این نقطه های نا خواسته آمده میان شعر بیزارم _

وقتی تمام دنیا دروغ می گوید

هرگز دروغ نگفته ام

وقتی تمام دنیا دروغ و نیرنگ است

گاه می اندیشم که عشق

نفرت از دنیاست

گاهی به نفرت پناه می برم

ز غایت عشق

روزگار غریبی ست

دوست داشتن را بر طناب نفرت باید آویزان کرد

و عشق را باید به کلاس اول برد

ای کاش

به بال ستاره ای آویزان شوم

ای کاش به بال شب

ای کاش بیاویزم خود را

به بال ستاره ای که بر کهکشان گلاب عشق می باشد

اردیبهشت ۷۷



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

آفتاب قطبی

آفتاب قطبی بودن

با طلوعی طولانی

این معجزه نیست

آفتاب استوائی را

به نیایش برخیز

که با سوزن سوزان نگاهش

در زمانی کوتاه

جان می دهد و

جان می گیرد

اردیبهشت ۵۰



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

ستاره های عاشق ۱

پرده که افتد

عاشقان زیبا ترانند

" ترانه ای کن

" سوسوی ستاره را به شب

پرده که افتد

زیباتران

برهنه ترانند

" تراشی بزن

" به بال ستاره

پرده که افتد

برهنگان عاشق ترانند

" تراوش عشق را

" بر قاب برهنه شب

" نقاشی کن



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

پرده که افتد بی هنگام

شهاب ها

_ ستاره های عاشق _

همیشه ترانند

" اگر می شود

" ترازو کن

" پریدن ستاره های عاشق را

" با

" نقش ستاره ای

بر پرده

شهریور ۷۳



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

فاکستری



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

بهار مبارک

درد و دود بغایت

آنچه نباید بود بغایت

آنچه نباید سرود بغایت

دلتنگی

به کوری چشم حسود بغایت

" بهار مبارک "

سبزه به صحرا نشسته

هیبت سرما شکسته

سبزه سر از خاک می کند بیرون

_ با _

از گرانی بازار در شکایت

" بهار مبارک "

قیمت لبخند را نمی دانم

بازار مردن اما

ارزان



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

نرخ نفرت

ارزان تر

دسته گلی می کنم ازین حکایت

" بهار مبارک "

داغ لاله

دوباره

دست نوازش کوتاه

دشنه از پشت

تا نهایت

" بهار مبارک "

هرگز هنوز ترا نمی شنوم

مرا نمی شنوی

بهار را نمی شنوی

اگر به قصه های کودکی دل می بستی

از بهار

هزار قصه هست بگویم برایت

" بهار مبارک "

اسفند ۷۴



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

آسمان به ابر نشسته

تختم

کف خیابان است

پایه ندارد

خورشید مسخره ام می کند

آسمان دارد به ابر می نشیند

خورشید

پشت ابر قهقهه سر داده

پایم از لحاف ابر

بیرون افتاده

سکسکه آسمان شرو شده

ماه می گرید

شروع شرشر باران

تخت خواب خیابان را بستم



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

به پیاده رو خزیدم و خوابم برد

پیش از سپیده

با لگد عابری

پریدم و دیدم دوباره آسمان به ابر نشسته

شهریور ۷۹



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

غم نان اگر بگذارد (*)

پرده آسمانی دیگر

بر این پنجره

می آویزم

غم نان اگر بگذارد

زنگ صدایم

صوت ستاره خواهد داد

غم نان اگر بگذارد

ستاره ها را

که در قاب آسمان در قلابند

آزاد می کنم

غم نان اگر بگذارد

قرص ماه برای من



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

قرص نان برای تو

قرص و محکم

پشت پا به تاج و تخت و کاش و بخت می زنم

غم نان اگر بگذارد

آبان ۷۵

(*) عنوان شعر ، وام گرفته از " غزلی در نتوانستن " از احمد شاملو است .



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

کودکی کنار خیابان

کنار خیابان افتاده ام

نیاز به قرص نانی دارم

گروه گروه

از جشن عاطفه ها می آیند

و هیچ کدام کودک افتاده در کنار خیابان را

نمی بینند

کنار خیابان افتاده ام

نیاز به قرص نانی دارم

تازه و گرم

در این شهر

چند هزار نانوائی هست؟

و روزی چند قرص نان از تنور بیرون می آید؟

چند هزار بار؟

چند هزار بار قرص ماه را بشمارم



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

در انتظار گرفتن صدقه ای

برای داشتن یک قرص نان؟

کنار خیابان افتاده ام

نیاز به قرص نانی دارم

هنوز خدا را از یاد نبرده ام

اما کی؟

کجا؟

خدا

مرا از این گرسنگی نجات می دهد

کنار خیابان افتاده بود

خواب نبود

ماه را می دید که به آهستگی از شرق آسمان به سوی مغرب می رفت

اسفند ۷۸



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

گل مریم

پشت چراغ قرمز

فروختن گل مریم

از گرسنگی کشیدن بهتر است

نگاه به دست های کوچکم

_ که سرخ شده اند از سرما _

مکن

فقط یکی از دسته های سه تایی گل مریم را سوا کن

اگر فقط یکی از آنها را سوا کنی

من هم در قضاوتیم

ترا از بقیه سوا می کنم

و با نگاه کودکانه ام می گویم

"در آغاز هزاره سوم

هنوز یکنفر هست که به خاطر شادی یک گل فروش

به گل مریم علاقه نشان می دهد"

بهمن ۷۸



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

معبود من

معبود من کنار خیابان خفته است

بر بستری به سختی قلب تو

خواهش می کنم

خوابش را

بر هم مزین

بگذار ماه بیاید

تا بر قله نگاه تو

رقصی کند

غمگین نباش

همیشه رهگذران شک می کنند

کدام ماه

بر آستان آسمان تو

سر می ساید؟

اینک منم به موئی بسته

اینک منم

سراپا خسته



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

اینک منم که نمی دانم

کدام آفتاب

از انحنای تپه

تا مرا غروب کند

می تابد؟

اینک منم که نمی دانم

کدام ماه

بر آستان آسمان تو

می خوابد؟

خوابیده اند ماه و ستاره

خوابیده اند

شب و ابر

خوابیده است

از دحام خیابان

و در کنار کوچه کودک تنهایی

در خواب ماه را و آسمان و تورا

_ که تنهایی _

تکرار می کند

مرداد ۷۰



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

هزار تویی از رنج است زیستن (*)

همه می روند

گاه به سختی

گاهی آرام

تو اما

به یک تکان رفتی

از هزاره عشق گریختی

من اما هنوز به زنجیرم

در هزار توی رنج

رفته ای اما کاش می دانستی که تا ابد

هزار توئی از رنج است زیستن

.....

و باز دلم می خواهد بدانم

پیشتر از روزنامه و عکاس و زلزله

به بال کدام فرشته خوابیده بودی؟

نشانش را بگو



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

بگو کدام خاطره بیدارت می کند؟

کدام رویا؟

کدام آرزو؟

نمی توانم برآورم اما

تمام آرزوهایت را

تا گاه رفتن

به دوش می کشم

باور من

ناباوری بود

تا ترا دیدم و باور کردم

شاید خوابیده ای

کاش خوابیده باشی

اگر خوابیده ای

کاش اگر خواب خوبی دیدی بیدارم کنی

دیرگاهی است

خواب خوبی برای دیدن در بیداری ندیده ام

آسمان از غبار "شاید" و "اما" و "کاش" و "اگر" پر است



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

نگاه تو هم از آسمان

به دور افتاده

و پیکرت که چادر زلزله به سر کرده

لابه لای روزنامه

تا شده

تا ورق بخورد

بخواب

لای روزنامه بخواب

هیچ گاه و هرگز از تو دلگیر نبوده و نیستم

تا بگویم که امشب تو بودی که غم به دلم نشاندی

از آسمان امشب و هر شب دلگیرم

که همیشه

همین رنگ است

۷۸/۵/۲۷

(*) پس از دیدن یک تصویر از زلزله ترکیه (کودکی با چشمانی بسته زیر آوار)، در یکی از روزنامه های صبح مورخ ۷۸/۵/۲۷ تحریر شد.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

پرتقال ، درس کلاس اول

دندان شیریم

درد می کند

مادر دندان ندارد

مادر آش دوست دارد

من شیر دوست دارم

مادر مرا شیر می داد

شیر مادر هنوز مرا سیر می کند

هنوز دیو بدجنس قصه

پری دریائی را اسیر می کند

آسمان آبی است

آسمان آبی

خیلی بزرگ است

من در زیر آسمان آبی

خیلی تنها هستم

اگر بزرگ شدم



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

با پول فلکم

آسمان کوچکتري

برای خودم می خرم

گلابی

خیلی قشنگ است

پرتقال

خیلی نارنجی است

من توپ ندارم

من پرتقال ندارم

من توپ را خیلی دوست دارم

مادرم می گوید

پرتقال خیلی گران است

مادرم نمی داند

پرتقال ویتامین دارد

آموزگار

خیلی می داند

اگر بزرگ شدم

آموزگار می شوم



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

و برای اینکه شاگردانم ناراحت نشوند

به حرف "پ" که رسیدم می گویم:

پرتقال

هیچ چیز خوبی نیست

آموزگار می گوید

دست باید

پاکیزه باشد

لباس باید

نو باشد

من لباس نو را

خیلی دوست دارم

من به بابا می گویم

همین فردا

لباس قشنگی از اداره برایم بیاورد

من اداره را دوست دارم

من بابا را دوست دارم

من مادر را



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

دعوا نمی کنم

من آتش دیشب را

دوست ندارم

اما دوباره امشب

آتش دیشب را می خورم

با من دعوا نکن

از دعوا

زبانم بند می رود

من هیچ وقت دعوا نمی کنم

فقط با دعوا

دعوا می کنم

به مادرم گفتم

یواش

دوستم بدار

اگر بعضی موقع ها دوستم بداری

همیشه فکر می کنم

دوستم داری

به خواهرم گفتم



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

کاری نکن که گریه کنم

من همیشه زود گریه ام می گیرد

آموزگار گفت:

برای حفظ سلامتی

هر روز پرتقال بخورید

فردا و پس فردا

اگر مرا دعوا نکنند

دیگر

هیچ وقت به مدرسه نمی روم

برای اینکه هیچ کس نداند

من هر روز

غذای نیمروز ندارم

خواهش می کنم

به هیچ کس نگو

دیشب کفتری به خوابم آمد

کفتری که مرا بر بال خود نشاند

و تا پایان داستان "داستان بی پایان" برد



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

من

درس کلاس اول را

تا به آخر

یاد گرفته ام

چرا کسی به من " آفرین " نمی گوید؟

چرا

دیروز که عید بود

کسی سبدی پر از شیرینی و پرتقال

پشت پنجره گذاشت؟

چرا تو که بابایم هستی

کاغذی به دستم نمی دهی

تا بر سفیدیش

پرنده ای را

درخت سیبی را

و پرتقال نارنجی رنگی را

در وسط یک آسمان

نقاشی کنم؟

آموزگار گفت:



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

درس امروز " دایره " است

مادر

برای فریب دادنم گفت:

« آفرین »

بابا می گوید:

سرو صدا نکن

من به مادر می گویم:

مرا دعوا نکن

به دوستم می گویم:

فردا بیا کنار پنجره

کنار پنجره ای

با چهار زاویه راست

« هزار » را تازه یاد گرفته ام

هزار بار می گویم

اگر کنار پنجره بیائی

دایره ای نارنجی

میان آسمان نشانت می دهم

دایره نارنجی رنگی که

هر وقت نگاهش می کنم



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

طعم شیرین " پرتقال " را

زیر زبانت

حس می کنم

بهمین ۷۰



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

مرثیه های سال کیبسه

(مرثیه هائی برای هوشنگ گلشیری ، امد شاملو و ...)



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

راعی گمشده در ساعت ده و ده دقیقه

برای هوشنگ گلشیری

به خنده گفتم

کاش مرگ مادر می دیدم

و خنده ام به گریه نشست

که مرگ عاشق ترین انسان را می دیدم

انبوه بی قراران

نامت را در سکوت زمزمه می کردند

در ساعت ده و ده دقیقه

در ساعت ده و ده دقیقه

در ساعت ده و ده دقیقه

و درست در ساعت ده و ده دقیقه

عقربه های ساعت بال گشوند

تا ترا به آسمان برند

طلایه دار بودی در عروج



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

طلایه دار بودی در رفتن

ستاره دنباله دار هم

به دنبالت بود

هفت

بال پرنده

هشت

قله ای که نام تو بر آنست

هنوز تا همیشه

ساعت ده و ده دقیقه است

۷۹/۳/۱۷



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

معصوم هفتم

آنکه بهترین است

در بهار

به آسمان

و به جمع عاشقان می پیوندد

" بهار عشق مبارک "

با بودنت هنوز

خانه را رنگین می کنی

با بودنت هنوز

شعر مرا آهنگین می کنی

با بودنت

_ که می دانم برای همیشه هستی _

هنوز

بر کتابخانه های هزاره های بعد

وقتی که کهکشان برای تو سرود می خواند

درد امروزم را که هفدهم خرداد است



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

تسکین می دهی

" بهار عشق مبارک "

جاودانه ای

به جاودانگی پیوست

دلم زخمی شد

آن کسی که در رفتن زخم به دلم نشانده

به تخت سلیمان نشسته و کلاهش خورشید است

و به " خورشید کلاه " قصه امشبش می خندد

دلم برای کتاب های گمشده ام تنگ است

و برای آن شب که « حدیث ماهی گیر و دیو » را تا به آخر برای

دوستی خواندم

دلم برای عشق گمشده ام تنگ است

و آرزوهای خوب بدل به یاس شده

در این بهار

" بهار عشق مبارک "

از همیشه بیشتری

بزرگتری



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

حتی

اگر

از دحام خیابان شریعتی

تا سه راهی ظفر

نبودنت را

به تعزیت بنشیند

هنوز « مثل همیشه » مثل دختر کوچکی که « عروسک چینی » اش شکسته

دلم تنگ است

و با هزار شعله اشک که به گوشه چشمم می روید

صعود ستاره ام را جشن می گیرم

و با گریه می سرایم

" بهار عشق مبارک "

برای « بره های راعی گم کرده »

« پنج معصوم » را به یادگار گذاشتی

معصوم ششم سرزمینت بود

« معصوم هفتم » خودت شدی

.....

هزار حرف برای گفتن داشتی اگر پنجره ای بسته بود



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

هزار حرف برای گفتن داشتی اگر پنجره ای باز بود

در سال های آخر هزاره دوم

هزار عشق را خنجر کردی

برای باز کردن دمل نفرت

و در ماه های اول هزاره سوم

خدا

که دوستت داشت

مثل کبوتری

آن قدر روبه رویت پرید

که تو را از خود کرد

و با خود برد

" بهار عشق مبارک "

۷۹/۳/۱۷



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

مرثیه شب سوم

اگر نمی خندم

گریه مجالم نمی دهد

اگر نمی گریم

به این روز دوست نداشتنی می خندم

که در نبودنت

چه جشنی

با حضور دوست دارانت

در مسجد الرضا

بر پا شد

لبخند از لبم پریده اگر

گریه است که امانم نمی دهد

هرگز ترانه نگفته ام

ترانه تعزیت به لبم نشسته

امروز

عصر



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

_ این همه آدم از کجا روئیده اند؟

_ از قلمم

_ این همه سرخی؟

_ از قلبم

_ این همه آدم

چرا سیاه نیوشیده اند؟

_ جلد کتاب هایم رنگارنگ است

_ این همه انسان عاشق

پیش تر کجای زمین مخفی بودند؟

_ به کهکشان نگاه کن

که نامم را بر ستاره ها

حک می کنند

_ این همه عشق را

از کجا آورده ای؟

_ قبله دوست داشتن

از دحام دوست داشتن

از طپش افتاد



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

و عاشقان به زاویه شان روی آوردند

تا

حضوری دوباره

در شب هفتم

۷۹/۳/۲۰



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

روی و پشت سکه دوست داشتن

همیشه " مثل همیشه " ام

وقت خواب و بیداری

شاد شاد شاد به فرزاندگی

در افق مرگ

با نگاهی به ناشناخته ها

با هزار حدیث نانوشته

گناهم

تغزل عشق است

گفته بودم و می گویم

لعل را به خاکستر باید سپرد

شب را به عاشق

یاد مرا به باربد

روی و پشت سکه دوست داشتن

یکی نبود و یکی بود

۷۹/۳/۲۳



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

ستاره امشب

برای گلشیری ، شاملو و ...

همیشه مثل همیشه است

بوف کور

سلام به خورشید می دهد

سرود نازلی

آیه ای زمینی است

گلشیری

یعنی هوشنگ

شاملو

یعنی احمد

هدایت

یعنی صادق

مخملباف

یعنی محسن



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

و من که شعرهای گمشده ام را به یاد می آورم

ورد گونه به تکرار می نشینم

و دلم می خواهد مربعی بسازم با چهار ضلع و چهار گوشه

صادق

هوشنگ

احمد

محسن

مربع امشبم

ستاره پنج پری بشود بهتر است

فروغ

بال پنجم ستاره امشب می شود

که هوشنگ را از ستاره

بالا تر برد

۷۹/۳/۲۳



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

پاره پاره های شب هفتم

ساعتی نمی شود

که مادی های کوچه های اصفهان را

بی تو مرور کرده ام

اصفهان

به نهر " مادی " می گویند

آن قدر به سیری دل ندیدمت

که برای همیشه

وعده به ندیدن دادی

اصفهان به نهر " مادی " می گویند

من تو را چه نام بگذارم؟

چند بار کنار مادی لغزیدی

ولی نیفتادی؟

سیگار پشت سیگار



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

به اعتراض کسی گفت خفه می شویم

بعد از یکی به سیگار

با دستی فشرده به پیشانی گفتمی

این اشتیاق مرا کشت

معصوم هشتم

فرزانه

روی زمین اشک می ریزد

آن قدر آرام

که خوابت را به هم نزند

در نبودنت

زودتر از همه به امام زاده طاهر آمدیم

در نبودنت چه دیر، دیر، دیر، دیرتر آن قدر که

به بیمارستان منجر شد

و به تابوت و تا بود و بود و همیشه

و "مثل همیشه" دلم تنگ است

سه بار به افق امام زاده طاهر خیره شدم



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

چیزی به چشم نیامد
بار چهارم خدا را یاد کردم
سایه ای زمین را پوشاند
ابر نبود فرشته بود
پرسیدم:
_ چرا دیگر نیست؟
گفت:

_ " خورشید کلاه " کتابخانه های این شهر

همیشه زنده است.

۲۹/۳/۲۴



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

سال کبیسه

برای هوشنگ گلشیری و نصرت حمانی

و با آرزوی سلامتی برای احمد شاملو (*)

نه شاعرم

نه شعر شناس

فقط دوستدار شعر و قصه

و تاریخ دان

آن قدر که بدانم

امروز هشتم تیرماه سال یک هزار و سیصد و هفتاد و نه است

و از مراسم بزرگداشت نصرت حمانی

در دفتر کارنامه

به آدرس کوچه شهید عارف ادیب

خیابان کریم خان زند

نرسیده به میدان هفت تیر

می آیم

بنابراین



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

شاعرانه هم نمی نویسم

نقل خاطره است

و قصد غالب

یاد نصرت

هر چه بود

حرف و حدیث او بود

مثلا کسی او را

بالا برد

آن قدر که خیال کنی می خواهد به طاق بکوبدش

یا کسی دیگر

در اعماقش برد

و دست آخر

منشی زاده بود که حرف خوبی زد

و ما دست زدیم

دست زدنی آن قدر آرام

که خواب هوشنگ را

که خواب نصرت را

که خواب پس فردای احمد را (***)

بر هم نزنند



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

فلاح از نصرت گفت

که فاصله گذاری را

بدعت کرد

سیروس

فاصله ها را به تصویر کشید

" باید در پلاک شماره ۳۶

کوچه عارف ادیب

بودی و می دیدی چه کرد "

منوچهر حرف دلش را زد

و سیمین

مثل همیشه

با لحن صادقانه اش

شعری از نصرت خواند

و من که نه شاعرم

نه شعرشناس

فقط دوستدار شعر

سریا ایستاده بودم برای شنیدن

تا به ابد



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

سرپا می ایستیم

برای احترام گذاشتن به:

نصرت و احمد

مهدی و منوچهر

فروغ و سیمین

نیما و محمد علی

... ..

و هوشنگ ...

شاعری که قصه نویس شد

شاعر نیستیم که شاعرانه بگویم

قصه غالب

یاد نصرت است

مضرب هر کلام

از مهدی و فروغ

و قافیه هر حق حق

هوشنگ

ماه که هنوز در نیامده بود

به تک تک تان گفته بودم که

نه شاعرم



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

نه شعر شناس

تو چرا

به آخر شب

به قافیه گیر می دهی

و حرف آخر اینکه

پیش از آن که ماشه ماه تیر را بچکانند

تقویم را

به عقب

ورق می زخم

و بعد به آخر سال

و دست آخر

من که نه شاعرم

نه شعرشناس

فقط دوستدار شعر و قصه ام

به عاریه از قول احمد

می گویم :

" سال بد

سال باد



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

سال اشک

سال شک

سال غیبت نصرت

سال هجرت هوشنگ

سال محاق بامداد (***)

سال کیبسه "

۱۳۷۹/۴/۸

(*) در تاریخ سرودن این قطعه زنده یاد احمد شاملو در بیمارستان بستری بود. بعداً دو سطر به شعر اضافه شده است.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

تولدی دیگر

برای احمد شاملو و هوشنگ گلشیری

هنوز حساب میز را نپرداخته ام

شماره میز از هزار بالا می زند

شماره میز را از پیش رقم زده اند

هزار و سیصد و هفتاد و نه

تامل کنید

راه بدهید

تا شاعر

" لباس نو بپوشد "

باید به دوستان برسد

به نصرت و هوشنگ

و با پای قطع شده دوباره بگوید

از این کسالت مزمن خسته ام

از این عفونت

از این نفرت



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

از این سال

سال بد

سال باد

سال اشک

سال شک

سال کیبسه

تقویم را از روبه رویش بردارید

صندلی چرخدارش را

رو به روی افق بگذارید

از خرداد تا مرداد

چه قدر عشق کشته شد

چند پرنده

چند شاعر

چند قصه نویس

باید بمیرد

تا سال کیبسه به آخر رسد

ریشه در استخوانم دارد

ترانه های کوچک غربت



پیش از آن که بمیرم

هزار مرگ را گریسته ام

وارطان

مرتضی

خسرو

صدای افتادن و زخمی شدن هر سیب

از بهشت مرا راند

دنبال سیب سرخم می گردم

راستی

سیب سرخم کجاست؟

با پای بریده پریدم

پرش آسان نبود

پشت کرد به من آسمان

کودکی شدم در اعماق

به قدری عاشق بودم

که دنبال تابوت خودم افتادم

و هنوز نمی دانم

چه کسی برای نبودنم



سینه چاک می دهد

صندلی چرخدار

دنبال صاحبش می گشت

عاشقان سوگوار

سربی کلمات سیاهش را به سر کشیده بودند

یک روز با پای خسته آمده بود

از آئینه ای که گرد نفرت داشت

به جادوی کلا

آئینه ای آفرید

که غایت عشق بود

پس آن گاه

خطی بر آسمان عشق کشید

و نهان شد

آزادی یعنی این

پرنده های محبوس

از قفس گریخته اند

احمد و هوشنگ



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

برای ما

حسرتی به جا مانده

کاش دنیای تازه شان را می دیدیم

ابراهیم وار

پا به آتش گذاشتند

گلستان شد

برای همین

ردای سیاه را از سر بر میداریم

۱۳۷۹/۵/۳



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

مرواریدهای صدف یافته

برای احمد و هوشنگ

مژه خیس

راه نگاهم را گرفت

به خیل عاشقان

دیر رسیدم

اگر نرسم خوب نیست

دیرتر اگر برسم حتی

خوب است

برای رسیدن و دیدن مرواریدهای صدف یافته

راه را

گم کرده بودم

دریا یعنی ماهی

دریا یعنی مروارید

دریا یعنی صدف



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

که مرواریدهایش را
برای همیشه حفظ می کند
طاهر آباد کرج دریاست
زخم هزار خاطره بر دوشم
خنجر خرداد و مرگ به مرداد
عمود خورشید بر سرم
مژه خیس است و راه رود شده از اشک و می دانم
" مثل همیشه "
به سیل عاشقان دیر می رسم



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

سوگ سیاوشان

نامش هوشنگ است

شهرش گلشیری

نام دیگرش احمد است

شهرش شاملو

الف بامداد هم می خوانندش

مستطیل اول

میز کار هوشنگ است

مستطیل بعدی

منزل احمد

زمین گر گرفته

سیاوشان

ابراهیم وار به سادگی از آتش

عبور می کنند

مرداد ۷۹



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

بامدادی ۱

برای یافتن آزادی

قله مرگ

هزار بار راه عبورش شد

خسته از تلاش

زخم خورده از جست و جو

ببزار از معیارهای میان تهی

بی توجه به طلای زرد

که از مس قرمز وجودش

شکل گرفته بود

پشت پا به دنیا زد

کاشفی از کاشفان فروتن شوکران شد

و برای پروازی آخرین

بر رفیع ترین قله نشست

و به اسطوره ها پیوست

قله رفیع مرگ را



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

انتخاب کرد

تا رها شود از جست و جوی آزادی

میان واژه ها

و آزاد شد

گزاره نیست

که تا تاریخ هست

بهار

و خورشید

بامداد هم هست



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

بامدادی ۲

مگر این خورشید

با غروب تو غریبه افتاده

که هنوز بر مدار همیشه می چرخد

اگر افق صدایت را می شنید

اگر افق صدایم را می شنید

اگر افق صداهايمان را

.....

مثل اینکه افق هنوز

بامداد را ندیده است

برای بودن می رنجم

برای نبودن می رنجم

برای نبودن عشق بامدادی می رنجم

طلوع فردا



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

غروب نفرت است

وعده ما

" بامداد "



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

بامدادی ۳

نه ماه مانده

نه خورشید

نه تیله دوست داشتنی کودکیم

دایره ماه و تیله و خورشید

خط خطی شده اند

" بامداد

" پنجره را بسته

وامدارش از جوانی هستم

اکنون

اما

دیگر باره وام نمی دهد

چرا که خود

وام دار فرشته ها شده است

صف کشیده اند تا بسرایدشان

مثل آیدا بسرایدشان



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

که آیدا هم از تبار آنان است

بر این نمط است

که امشب

" بامداد

" پنجره را بسته

خرد و خراب و خسته

به خواب می روم

در آرزوی بیداری

از میان چنبره خواب

سراسیمه بر می جهم

به " احمد " شکایت می برم

که

" بامداد

" پنجره را بسته



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

بامدادی ۴

نگران آن دو چشم شماتت گر مباح

نگران نفرت هزار ساله مباح

نگران عشق مباح

که آسمان در تلاش سرودن آن است

مگر ندیدی امروز

پس از خرداد

خورشید آسمان خیابان شریعتی

برای بار دوم

چگالش عشق را به تماشا نشست

نگران عشق مباح

نگران شب بی بامداد مباح

شب از نفرت تهی می شود

بامداد

لبریز از عشق

به آسوده خاطری

به خواب می رود

۷۹/۵/۶



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

در غروب بامداد دهکده

برای احمد شاملو با یاد هوشنگ گلشیری

در عصر بامدادی دهکده

به دیدن خانه عشق می رفتم

اما

دلتنگ

نه کم

نه بیشتر

این دو گمشده آبروی جهانند

عشق دارد می میرد

تا هزار باره باز بمیرد

و باز

تا به تولد رسد

عشق نمی گریزد

آرام آرام

متولد می شود

در کلام احمد و هوشنگ



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

نه کم

نه بیشتر

دهکده داشت ترک برمی داشت

چاره اش

تدارک تجلیل شاملو شد

با ده هزار تماشاچی

ازدحام امشب

چگالش عشقی است در تلاش شکفتن

در جلوه ای هماهنگ

نه کم

نه بیشتر

در غروب دهکده خانه شهرک فردیس

که با نام شاملو متبرک شد

ازدحام عاشقانه اطراف خانه را که دیدم

به آرامشی رسیدم

پر رنگ

نه کم

نه بیشتر

۲۹/۵/۹



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

شاعر شعر کوچه

برای زنده یاد فریدون مشیری

تقدیم به سیمین بهبهانی

در شبی بی ستاره بی "مهتاب"
شاعر شعر "کوچه" رفت از دست
رفت و پرواز کرد با خورشید
به آفاقی و نسترن پیوست

کوچه ات را هزار شب رفتم
رفته ام باز نیمه راهم
از بهشت کلام سبزه باز
دوزخی ناسروده می خواهم

بوی مهتاب و کوچه می آید
سایه عشق پشت در خواب است
ریشخندت هنوز لبخند است
خنده ات در حجاب مهتاب است



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

صد فریدون کنار تختش بود

هفت فرهاد تیشه بر یادش

تا بسایند بر بلند کبود

قله ای چون بلند فریادش

دل در یائیم نشسته به گل

کوچه خالیست عاشقان خسته

به کجا می کشانیم ای سال

ای " کیس خبیث " در بسته

۷۹/۸/۷



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

شعری برای گم شدن

برای زنده یاد فریدون مشیری و دیگرانی که امسال رفتند

در رثای فرشته شعر نمی گویم

در رثای کوچه بی بن بست هم

دست آخر کار

در رثای تو شعر نمی گویم

فقط ساعت زمان را اندکی به عقب می برم

ده سال پیش بود

یا بیست یا چهل

یا شاید چهارصد سال پیش

با چند ثانیه خطا

_ خطای همیشه شعری برای گم شدن است _

خطای ده بیست چهل یا چهارصد سال پیش

تولد من بود

سرودن شعری برای دوباره خط خوردن و گم شدن

و مثل خودم

شعری برای گم شدن سرودم:



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

«چه سال سنگینی

پیراهنم آبی ست

به اداره می رسم

پیراهنم سیاه می شود

پیراهنم حنائی است

به عروسی می روم

پیراهنم سیاه می شود

پیراهنم صورتی ست

به رادیو گوش می دهم

پیراهنم سیاه می شود

پیراهنم گل های بته جقه ای دارد

از خیابان بر می گردم

پیراهنم سیاه می شود

پیراهنم به زیتونی

رنگ می زند

تلفنم زنگ می زند

پیراهنم سیاه می شود

دست آخر

اول صبح که بیدار می شوم



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

پیراهنم سیاه سیاه سیاه است

چه سال سنگینی»

۷۹/۸/۸



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

صورتى



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

اشک هایم را

اشک هایم را

یادت می آید

با گیسویت

پاک می کردم

دیشب

دی ماه ۷۸



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

پشت شمشاد شیشه

آخر شب

ستاره ها را

برمی چینند

پس از غروب

تا به پنج پرشان

چنگک خیال آویزان شود

ستاره ها را دوباره می چینند

ستاره هایی را که پیش از رسیدن سپیده

برچیده بودند

شب آخر شده

عاشقان

پشت شمشاد شیشه

_ مثل همیشه _

خرداد ۷۴

ستاره برمیچینند



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

"پ" مثل پروانه

پنجره باز بود

پنکه می چرخید

پرستو پریده بود

پروانه اما

هنوز بود و هنوز سراسیمه سر به دیوار پنجره می زد

پشت پر زدن پرستو

دوباره بستم و باز کردم

پنجره ای را برای پروانه ای در پرواز

اما هنوز

پس از هزار شب

سر به دیوار پنجره می کوبید

پروانه

آبان ۷۹



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

تا ببارد

تا ببارد

ابر کوچکی

برای آسمان من بس است

آسمان کوچکی

برای کهکشان من

کهکشان کوچکی

برای بازی

میان انگشتان من

آبان ۷۵



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

توسکا

ساحل پر از صدف بود

لبخند موج کف بود

مردی کنار ساحل

می رفت و بی هدف بود

من پیش موج و دریا

با دست های خالی

چشمی به موج اشک

تر

موجش بدون بالی

مانند نقش قالی

من رفته در خیالی

خورشید بی طرف بود

تیرماه ۷۴



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

تیک و تاک

برای مانی و مازبار

تیک

تاک

باز شدن گلبرگ

آهنگ تیک و تاک آهسته ای دارد

تیک

تاک

قد کشیدننتان

آهنگ تیک و تاک آهسته ای دارد

تیک

تاک

نو شدن دنیا

آهنگ تیک و تاک آهسته ای دارد



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

تیک و تاک ساعت
صدای قدم های عابر زمان است
به ظاهر آهسته
اما تند
و ما هنوز ایستاده ایم

آبان ۲۹



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

چلچراغ تزویر

چلچراغ تزویر

حضور ستاره ها را

از یادم برده

فردا شب

که برای ندادن پول برق

چلچراغ می میرد

شعاع ستاره ها

آشکار می شود

تیرماه ۷۸



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

شاعر

داشت می اندیشید و

رفت و

گفت:

چکار باید کرد

کرده بود هر چه را که باید

هم خریده

هم در پرواز

و حالا داشت به دنبال پرنده ای می گشت

که شکار باید کرد

باران بارید و خیابان لبریز از سوسن و نیلوفر

به گل نشست

و شاعر به خالی پشت دفتر کاهیش

دل خوش کرد و ایستاد

آبان ۷۹



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

علف های هرزه چهار گوشه باغ

داس ماه را برای نوشتن طلسمی

به دستم بده

داس ماه را

برای شخم زدن تپه های آسمان

به دستم بده

داس ماه

برای اینکه آئینه ای شود

تا پیشانی و خطوط تقدیرش را

بهتر ببینم

صیقل خورده

همیشه اول ماه داس نازک است برای بریدن ریسمان مرگ

آخر ماه هم هرگز پیدایش نمی شود

برای پیدا کردن سیاهچال زندگی

حالا هم

که علف های هرزه

چهار گوشه باغ را گرفته اند



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

داس ماه را برای نوازششان

تنها می گذارم

مرداد ۷۹



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

قرص ماه

پشت چراغ قرمز

داشتم برای خودم لالائی می گفتم

چراغ سبز شد

لالائیم

نا تمام ماند

طاس

گاه به بالا می نشیند

گاهی به پائین

بوق نزید

لطفا

چراغ قرمز

تازه سبز شده

قرص ماه

امشب از همیشه بزرگتر بود



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

پشت آسمان خراش ها
می رفت و دوباره می آمد
بزرگتر از همیشه
و پر رنگ تر
از چراغ قرمز و
چراغ سبز

آبان ۷۹



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

کبوتر چاهی

زمین را دریا کردم
دست به روی نفس بستم
تا ماهی شوم
از قفس آب به بیرون پریدم
تا کبوتر چاهی شوم
چاه از آب خالی بود
خواستم به شکل گیاهی شوم
ماه شب چهاردهم
که رو به محاق داشت
دستم را گرفت تا به سوی تباهی شوم

تیرماه ۷۸



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

کبوتر و درخت

ما می مانیم

دو درخت بی کبوتر

ما می مانیم

دو کبوتر بی درخت

ما می مانیم

یکی کبوتر

یکی درخت

درخت

لانه ای برای کبوتر ساخت

کبوتر

درخت را به شانه اش نشاند

و برای سیاحت

به آسمانش برد



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

پنجره تنهائی

رنگ آسمان و کبوتر و درخت گرفته بود

تیرماه ۷۹



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

گوشه اگر می زنی

دل

نازک است

پرده دل

نازک تر

گوشه اگر می زنی

به طاق دنیا بزن

مزن

به گوشه دل

که دل

نازک است

پرده دل

نازک تر

مهر ۷۳



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

لکه ای به دشت

برای شیرکو بی کس

گاهی به کوه

گاهی به دشت

لکه کوچکی است

بگذار این لکه

صعود کند

به دامن آسمان بنشیند

ابر شود

و ببارد

گاهی به کوه و

گاهی به دشت

آبان ۷۹



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

ماهی کوچک قرمز

سرشار از حیات است

در تنگ کوچک

آبش اگر اندازه باشد

سرشار از سرخی و سر خوردن است

در تنگ بلور

هوایش اگر

اندازه باشد

سرشار از جست و جوست

ماهی کوچک قرمز

تنگ بلور اگر

دریائی شود

فروردین ۷۴



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

مو و دستش

از پس دیوار

واکس می زند

تا به برق بنشینند

کفشش

مو و دستش از پس دیوار

و خش خشی همیشگی

یعنی همیشه هست

نقش مویش هم

از آئینه

روی صیقل در افتاده است

شهریور ۷۹



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

برفدانه ها

۱

آهسته تر قدم بردار

کل قالی

احساس درد می کند

۲

اشاره انگشت گفت:

نباید خطا کنم

۳

اگر بخواهی و بگذاری

عبور عقربه های ساعت

آهسته می شود

۴

با چاقو



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

قطره قطره می کنم دریا را

تشنه فراوان است

۵

به دهان صدف شدم

تا مروارید شوم

تا به گوشت آویزان شوم

تا ترانه دوست داشتن را

در گوشت زمزمه کنم

۶

ترکیب رنگ زرد زمین

و آبی آسمان

سبز بهار می شود

۷

چرا رهایم نمی کنی

تا بخوابم

بر بالشی از ابر



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

۸

دیدنی چگونه گاز می زد
دختر گل فروش به لقمه نان
کنار خیابان
برنده شدم

۹

رستم شاهنامه را می ماند
سایه نمکدان
بر دیوار

۱۰

رنگ آبی شعله
هوای اطاق را
خنک می کند

۱۱

سایه به دیوار



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

نقش بال پر پرواز پرنده ای شده

۱۲

شیر را ببند

صدای شرشر آب

احساس گریه به من می دهد

۱۳

کلنگ در دستشان نیست

که خود کلنگانند

بی وقفه گور ما را می کنند

عقربه ها را می گویم

۱۴

کنار برکه

رقص پروانه ماندنی شد

بالش

نیمی طلائی نیمی آبی

۱۵



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

گله را به چرا بردند
با علف های زرد و ارغوانی و آبی
بازار شام بود

۱۶

نگاه معصومانه ات
به عصمت گل بنفشه
خنجر میزند



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

ارغوانی



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

غزلواره شب یلدا

نه باران می بارد

نه برف

آسمان

فقط می بارد

چیزی میان برف و باران

یا شاید

ذرات کوچکی

میان آسمان و زمین

و کسی

مثل من میان آسمان و زمین دوباره

در جست و جوی کلام دوباره ای است

در شب یلدا

در تدارک یافتن واژگانی دیگر برای دوست داشتن

برای رهائی از تکرار

از شب یلدا



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

خیلی گذشته است

نه نام شاعران خالق شعر مثلث یادم مانده

نه پلاک خانه ای که قطعنامه ای در آنجا صادر شد

فقط می دانم

چیزی میان آسمان و زمین می بارد

بارشی ریز ریز ریز

در تردید

که برف بشود

یا باران

یا هیچ کدام

۷۹/۹/۳۰



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

ادامه شب یلدا

فرض بر این است که امشب

هنوز ادامه شب یلداست

وامروز

اول دی نبود

و من هنوز می توانم مثل ماه شب یلدا

پشت ابر برقصم و ریز ریز شوم

تا مگر بارشی

در تردید

میان برف

یا باران شدن

یا هیچ هیچ هیچ

تو اما هنوز همیشه

پشت پنجره فلان رستوران

فلان خیابان

فلان قاره

در انتظار چیدن میزی مستطیل شکل



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

- برای جشن تولد شب یلدا -

به عکسی به دیوار پشت سرت

- سرت را دیدم که چرخاندی -

خیره می شوی

- چه قدر با علاقه -

به عکس کودکی که با نگاهی فرشته وار

به دیوار روبه رویت زل زده

- سرش را نچرخانده

روبه رو را نگاه می کند -

و دلش می خواهد

مثل ادامه دیشب

همیشه شب یلدا باشد

تا برای همیشه به خواب رود

و دوباره دلش می خواهد

بخواهد

تا شب یلدا

باز ادامه داشته باشد

تا برای همیشه به خوابی طولانی رود

تا نه عشق را ببیند



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

نه نفرت را

که از هر دو

به یکسان

همیشه لگد خورده است

۷۹/۱۰/۱



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

اول صف

خورشید اگر بمیرد

خورشید دیگری

بر آسمان متولی می شود

آسمان ستاره

تا به ابر بنشیند

رنگ کهکشان

نیلی می شود

در نبودن خورشید

گستره آسمان

خالی می شود

فروغ شعاعش

پرنده را

بالی می شود

چند بار گفتی « بعدا »

چند بار بگویم



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

« همیشه

زندگی

زییاست «

چند بار بخندم

تا به جایزه صدم جشنواره

دست بیازم

چند بار بگیریم خوبست؟

پرنده عشق

محصور در قفس دستم بود

دستم را گشودم تا

پرنده به بام خانه همسایه

بنشیند

چند بار بمیرم

تا برای بار چندم تولد یابم

تا داستانی بگویم

برای دیگری

یا خلال خاطره شوم



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

یا

همرنگ سنگ صبور

یا چند بار زنده شوم

تا بمیرم

تا بگویم

عشق

خاطره ای به یاد ماندنیست

نیست

نیست

نیست

همین

چند بار باید بخندم

تا بهار شکوفه زند

ستاره ها

بر کهکشان شیری در خوابند

ستاره من

در کهکشان تو سرگردان

چند بار باید بخندم



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

تا بهار را باور کنی

چند بار باید زندگی کنم

تا تو بهار شوی

چند بار باید دوست داشتن را

به غلط

تلفظ کنم

باور کن از اول روز

تلفظ درست دوست داشتن را

یادم نداده اند

برای بار هزارم می پرسم

چند بار باید بگویم

تلفظ دوست داشتن را نمی دانم

چند بار بگویم

تلفظ دوست داشته شدن را

یاد بگیر

یادم بده

چند بار برای بار هزارم بگویم

هیچ کسی دوستم ندارد



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

برای دوست داشتتم

استخاره کن

و

اول صف بایست

اسفند ۷۶



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

برای دوست داشتن دشمن

عشق

گوشه آسمان غریب افتاده

دشمن خود را

دوست دارم

دشمن عشق را

هرگز

شهر را

از دحام سکوت گرفته

پروانه شعر

کنج کوچه غریب افتاده

دشمن خود را

دوست دارم

دشمن شعر را

هرگز



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

عشق اگر نباشد

سنگ روی سنگ بند نمی شود

شعر اگر نباشد

کلام

کنار کلام

عشق اما می گوید

شعری دوباره بگو

برای دوست داشتن دشمن

مهر ۷۳



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

برای شعرهای ناسروده گم شده

به راهی رفته ام

برای خط خوردن

به بامی پریده ام

برای بال شکستن

شعری ناسروده دارم

برای گم کردن

به روزی آفتابی پا گذاشته ام

برای به ابر نشستن

روز شمار عمر من از تنهائی پر است

به زورقی نشسته ام

برای غرق شدن

به لبخندی امید بسته ام

از چهره ای که همیشه گریان است

برای همین است که عشق را غلیان نفرت می دانم

برای همین است که دندان‌ه شین عشق را تیز می کنم



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

و زیاله دانم

از واژگان نفرت لبریز است

گم شده ام

مثل شعر عاشقانه ای که از شبانگاه روز پیش

به دنبالش می کردم

پا بر آسمان گذاشتم و گذشتم

گذشتم آسان نبود

گذرگاهم آسمان نبود

مهرماه ۷۸



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

پارادکس

برای مصطفی اسلامیہ

شعری نانوشتہ ام

پارہ کاغذی سفید اگر بشوی

دستم را گرفته ای

نیمی از رویاها

فریبندہ اند

ادامہ فریب

رویایی دیگر

مثل روز و شب

درآمد و شد

ادامہ فریب و رویا

فریبی دیگر

رویای من آزادی ست

همیشه آزادی این چند روز اول بہار

فریبم دادہ و می دہد



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

رویای من خداست

شیطان هنوز مثل همیشه

به فریب نشست است

دنیا دو نیمه است

نیمی خدا

نیمی شیطان

آلوده پارادکس

آخر داستان می خواستم بگویم

وسط داستان هم می شود گفت:

دنیا دو نیمه است

نیمه راست

دروغ

نیمه چپ

راست

و به راستی قسم می خورد

به جای سنگفرش و کاشی

فریب بر کف رویا افتاده و بر کف خیابان و بر کف کوچه و بر کف خانه



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

رویا فریب می دهد

فریب

طرح رویای دیگر در سر دارد

فروردین ۷۹



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

تقابل عشق و نفرت

اگر عشق پیدا شود

دندانی می شوم

برای جویدنش

نه

اگر عشق

بخواهد از چهار راه بگذرد

چراغ قرمزی می شوم

به قصد آزارش

اگر عشق بیاید

سرزده بعد از هزار سال

طناب نفرت را

نمی شود به گلویش گذاشت

طناب عشق

به گلوی تشنه من



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

خوش تر می نشیند

همزاد نفرت

عشق است

همزاد من

خدا عالم است

۲۷/۷/۲



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

حدیث کوچکی برای دستانت

دستت را

نه تا گرفتن عرق از پیشانی

نه تا گدایی

یا انفاق

نه تا دراز شدن برای دوستی

نه تا گره خوردن و مشت شدن برای دشمنی

نه حتی برای اینکه پنج انگشت داشته باشد

دستت را

نه تا آفریدن

نه تا خراب کردن

نه حتی تا

توازن و زیبایی

یا شستن

یا شکستن

یا اهرمی برای تعادل



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

با شیطان کوچکی برای تقابل

نه حتی برای اینکه پنج انگشت داشته باشد

دستت را

فقط برای اینکه دستت باشد

آفریده اند

چشمت را

فقط برای اینکه چشم باشد و ببیند

و قلبت را

تا میان این همه دشمنی

که شوره زار زمین را پر کرده

دوست بدارد

دستت را به دستم بده

و بر کلامم

هیچ معمائی افزون مکن

دی ماه ۷۹



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

زمزمه ۱

بال بال می زخم از نفرت

به سوی عشق

پنجره یخ زده

با قابش

قلب من هم

زمستان

بود و

هست و

هنوز در راه است

تمام ستاره ها را

به جست و جویش ورق زدم

هنوز نمی دانم

ستاره من کجاست

بال بال می زخم از عشق



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

به سوی تنهایی

خانه امنی نیست

کسی نمی آید

تمام شده ده دقیقه اول

از که بپرسم

ده دقیقه بعدی کجاست؟

اسفند ۷۷



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

زمره ۲

عشق

رنگ خون است

ماورای دوست داشتن

سفر به ستاره ای که به دنیا نیامده

عشق رنگ جنون است

نزول ستاره در شب اکنون است

همگام خاطره هائی که پرپر می شوند

و پرواز آسمان آبی

و خوابی که تشنه بیداریست

کسی نمی داند

عشق پلکانی بود رو به بالا

یا پایین

برای اینکه بخوابم



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

پلکان رو به پائین را

با اشک چشم

به شست و شو نشستم

اسفند ۷۷



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

طرح عشق

عشق آخر دنیاست

کاغذی سفید به دستم بده

تا بر آن بنویسم:

عشق آخر دنیاست

چه آسان می شود

مکعب را دایره

دایره را مربع

خطوط موازی را

به انحنای کشاند

با صد جسد به دوشم

هنوز بر این باورم که نفرت مردنی ست

و پایانه

با عشق شروع می شود

عشق آخر دنیاست



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

کاغذی سفید به دستم بده

که طرح عشق را

برای همیشه بر آن

نقاشی کنم

مهر ۷۹



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

غریبانه

برای نیما

یار

غریبه است

سنگ

روی سنگ

بند نمی شود

انسان

کنار انسان

روزگار

غریبه است

چلچراغ

خواب چلچله می بیند

آفتاب

خواب



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

به تابستان

بهار

غریبه است

سنگ

فرش

زمین را

دستماله می کنم

به قصد بهار

اما هنوز و همیشه

سبزه زار

غریبه است

کلاله عشق را

زیر پای سم اسب و زین سوار

له مکن

سوار

غریبه است

شهریور ۷۶



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

گمشده

هم برای تو گم شد

هم برای من

انگار قرار بر این بوده که از همان پلکان اول

حضور گمشده ای داشته باشد

تازه دارم به خاطر می آورم

" تو " باید گم می شدی

تا دوباره در شعرم متجلی شوی

اصلا تو در نبودن بودی

گمشدنت

مگر نشانه تثبیت نیست

هم برای تو گم شد

هم برای من

مگر نه اینکه هم برای من گم شدی

هم برای دیگری



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

و باز دوباره گم می شوی

کجا و چه وقت نمی دانم

شاید همین فردا

میان ورق های روزنامه

هم برای من

هم برای دیگری

آذرماه ۷۹



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

نماز شب

وصفت را

چگونه بگویم

چگونه بخوانمت

ای آفتاب برآمده

از تاریک ترین حباب

گم کرده بودم راه را

خدا لباس دوست به تن کرد و

دوست راه را نشانم داد

ای دوست

که پشت پلکم را می توانی ببینی

وقتی که چشمم بسته است

ای دوست

ای کلید تمام جهان

قفل سکوت صدایم را به اذن نگاه تو گشودم

و به عشق در می زنم



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

که توئی

که آخرین دستگیره است

آی عشق

دوست داری به الاکلنگ دوست داشتن بنشینم

و خدا

مهربان تر از همیشه نگهدارمان باشد

آذرماه ۷۸



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

وقتی شروع می شود

وقتی شروع می شود
تمام شدنش نه به دست توست
نه به پای هیچ کس نوشته می شود
سیگار را که روشن میکنی
مثل بوی بد زندگی
تا ته / تماش کن
آن قدر ساکت است
که تا غروب را تا به سپیده ببینم
خواب هیچ حشره ای
برهم نمی خورد
شب که می شود
با لیوانی آب
برای آب دادن شمعدانی ها می آئی
برای بر هم زدن رویای نیمه جان من
و نمی دانی
وقتی شروع شد تمام نمی شود



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

کاش می دانستی

کاش تمام می شد

به کاشی کف خانه قسم

دی ماه ۷۹



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

برف آخرین شب دی ماه

ببین

چه قدر تو خوبی

و من

چه قدر بد افتاده ام

پنجره را باز کن

تا ببینی همان طور که از سر شب گفته بودم قرار بر این است که

امشب برف بیاید

تا مگر تمام دنیا را سفید کند

به قدری سفید

تا به صورتی بزند

انگار باور نمی کنی که حتی علف های سبز

پس پشت این بارش

سر سفید شدن دارند

نه فقط علف های سبز

قلب تو حتی



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

حتی رویای من

ببین چه قدر خوبی

که خنجر خشونت را به گلویم گذاشته ای

و پیش از آنکه خونم را بریزی

به دلدادگی نگاهم می کنی

برای همین است که قصد دارم که جایزه اول جشنواره عشق

و نفرت را

به تو تقدیم کنم

آخر دی ماه است

بوی سبز بهار می آید و نیلوفری رقصان

آویخته به شاخه پائیز و برف آخرین شب دی ماه تازه به بارش آغاز کرده است

دی ماه ۷۹



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

نارنجی



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

آگه روزی روزگاری ...

همیشه یا جیب پر پوله

یا قلب باید پر احساس باشه

یا هیچ کدوم

هر وقت جیبم پر بود

قلبم خالی خالی

مٹ کف دست

جیبم که خالی می شد

احساس بود که از سر و کول قلبم بالا می رفت

آگه روزی روزگاری

زبونم لال

قلب و جیب آزما درست با هم پر باشن



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

قسطی میار

قسطی بربستی

و تازه

کف سرد پیاره رو

فقط پیاره رو همیشه

نه میز و نیمکت مدرسه یا تفت خواب

واسه هزار هزار هزار کودک آواره

شهریور ۷۷



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

سمر فینز بلوک

گور بابای شب

هنوز فردا صبح زود

مثل همیشه

پیرمردی که چهره مثل پدر دارد

برگ های ریخته بر آجر فرش بلوک را چارو می کند

و فاطرات شب را

تا روز دیگری

به زیبایی آغاز شود

گور بابای شب

با را روی پا بینداز



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

به تبلیغ ماشین لباسشویی ماشین سواری ماشین های اداری و

بطاری دیواری دل بیند

گور بابای آسمان

که زور می زند پرده ابر را بر طناب شهاب بیاویزد

گور بابای دوست داشتن

که هرچه زور زدم نفرت نشد

پرنده ای بودم سرگردان

بالم به شافه تقریر گرفت و شکست

گور بابای تقریر که به پیشانی پیرمرد نوشته تعظیم

اما همیشه من اول به او سلام می کنم

گور بابای عشق

حتی پس از پنجاه

همیشه موصول عشق

نفرت بوده است

آبان ۲۹



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

سیاه و سفید

دو چیز می‌کم که یادت باشه

کلاغای سیاه و

کفترای سفید

دو چیز می‌کم که به یار بیاری

ابرای سیاه و

ستاره های سفید

دو چیز می‌کم که از یادت نره

مردمکای سیاه و

مرواریدای سفید

دو چیز می‌کم که برای همیشه به یادت باشه

تابوتای سیاه و

کفنای سفید

مهر ۲۹



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

وسط بزرگراه

این بزرگراهو

با چند قرم

میشه طی کرد

چند تا پر

باید جمع بشن تا بشن یه پرندو؟

مثل پرندو

این مدار

چند بار به صفحه کاغذ تک بزنه

تا بشه طرعی؟

چند پرندو



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

باید پرپر بشه

تا شعری سرورده بشه؟

مهتر ۷۹



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

ترسیم یک رویا

برای مومن مضمیلاف

دوس دارم امشب

شعری بگم

نه یکی

پندر تا

میون شعرام

نه گریه بشینه

نه فنده پاشه

نه دشمنی هوار شه

نه دیو فشنونت

مثل همیشه دس به کار شه

نه حتی

شوره زارای ستاره و سیاهچال



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

نه فورشیدای هنوز کال

دوس دارم امشب

شعری بگم

مٹ فورم

مٹ فوشه انگور

که هر دانه اش به فورشیدی می ماند

له شده زیر پا

پلانه شده

به شرمساری عجز نشسته

و عرق

یک وهب از تالاب غرورش

بالا تر شده

و باز هنوز

میان این خیال کال

دست و پا می زند



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

که فورشید است

یا بلور شکسته انگور

دوس دارم

کاشی کف خیابان را

آره

درست گفتی

کف خیابون آسفالته

هیچ گاه کاشی نبوده

اصلا کاشی

تعمل تایر اتوبوس شرکت واحد رو

هیچ وقت نداشته

فیلی فب

کاشی کف خانه را

با شعر نقاشی می کنم

دیوار روبه رو را



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

و آسمان پشت سرم را
و تا صبح فردا
به صدای آهسته و بلند می قدم
به این رویا
و صدای آژییری که تازه شروع شده
برای اینکه فریادم

خفه

دوس دارم به عرق بشینم
به شرمساری
به مقابلش بشینم و به زبون رسمی بگم
سهم من این نبود
مزد من این نبود
روایم این همه کوچک نبود
یا روی نیمکت کنار من بشین تا برات بگم
خدا تو من اسکناس



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

عرق پشیمانی را
از پیشانی پاک نمی‌کنه
و مرده ای رو که هنوز نمرده

کسی امروز

اول دی ماه

فاک نمی‌کنه

دوس دارم امشب

فریادی بشم

که فردا

صدام به گوشت برسه

یا بر عکس

صداش به گوشم

گوشم از این همه آژیر و فریاد

گر شره هتما

بوتره که فقط صدای تو به گوش برسه



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

پیش پای غورشید صبح زود که قراره همین فردا دوباره دربیاز

بین از شروع این مویه

چن بار وصله " دوس دارم " را به روسری سوراخ سوراقت

پسبونده ام

راستی تو که دلت نمی خوار

شب از بوردن بیفته

لااقل

نیم نگاهتو به سایه بکش

نیمی از امساتو بکش

نیم آفر خاطره را

به فراموشی بسپار

تا وقتی که وقتی که شب به صبح برسه

دوس دارم امشب

آکه پولی به دستم اوامر

روسری تازه ای



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

و زنجیرای دوباره ای

برای دستا و پاهات

دوس دارم امشب شعری بکم

میون شعر بقدم

میون خنده به گریه بشینم

- بی دروغ و تقلب -

می دونم که هرگز باور نمی کنی

باور کن که هزار بار میون گریه خندیده ام

و می توئم دوباره میون قهقهه

به گریه بشینم

آکه هنوز به قایق ناباوری سواری

مراد تو وردار

این تلفن

اینم آدرس



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

دوس دارم

کسی رو پیدا کنم

بتونه میون خنده به هق هق بشینه

میون گریه

به قهقهه

اگه پیدااش کردی

صدام بزن

تا در هقاهق کویه و قهقهه فنره

همراهیش کنم

دی ماه ۷۷



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

نیلو فری



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

انار شکسته

ای انار شکسته

ای عشق که می شکنی تا دوباره برخیزی و پرواز شوی تا اناری

دوباره شوی

برای شکستن

چه قدر سرخی تو

دو چندان سرخ و صد چندان حنائی و صورتی که با هزار رنگ

سرخ‌ای ات هنوز جلوه‌ای همیشگی دارد

مثل اناری شکسته

ای برادر

پشت این همه ریز ریز باران

پشت این همه خیس خیس خیس

باز بال خیس پروانه‌های باران خورده را به یاد می آورم

با مزارع زرد رنگ

زرد و خیس تا به سرخی بنشینند

و بشکنند



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

مثل اناری شکسته

به خاطر خدا فقط برای یک بار بیا سراسر این مزارع بی شکوفه و بی درخت را

به آمدن و رفتنی تمام کنیم

آخر میان این همه رویای خسته

آیا هنوز اناری نشکسته

باقی مانده است؟

ای خواهری که هنوز

انگشتی به دست ندیده ای

و هنوز در خودت و میان این همه رویای شیرین می چرخ

تا چه قدر و تا کی و تا کدام و تا کجا آخر؟

ای برادر

که پشت رنج روزهای صبر و صبوری آخر هزاره دوم

به قبول تحمل نشسته ای

مثل اختری که ...

یا دفتری که روزهای آخر هزاره دوم را الفبای خاطره می کند

ای دختری که وقتی به گریه می نشیند چشمت



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

چشم‌ت

زمردی می شود

تا نگرینی شود

برای حلقه‌ دستان خالی من

و آبشار گیسوانت

زلال تر از شب می بارد

و باز

دوباره

تا مهتاب را خنک کند

آه ای انار شکسته

با شکستننت مصمم به شکستن کدام طلسم ناشکسته ای

بگو

کدام دیو جادو را می کشی

تا دوباره به خنده های کودکیم برگردم

بگو

ای انار شکسته

آبان ۷۹



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

به آرامی حضور کرم ابریشم

آههههه

نباید

سکوت

این همه

طولانی می شد

یا به قدری که شکوفه درخت سیب برای به میوه رسیدن به

خستگی بنشیند

یا کوچک آن قدر

که زیر پا گم

تا دوباره برای همیشه به دنبالش بگردی

آههههه

آههههه

هزار آه برای شکوفه های صورتی سیب که رنگ قهوه ای خاک را

به خود گرفته اند

هزار آه تا شکوفه های صورتی



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

به شاخه درختی اما خسته

به خستگی افتاده ام امشب

آه ه ه ه ه

بیا بیابان را برای هم و برای همیشه قسمت کنیم

خاری برای پای من

خاری به دست تو

دستت چه قدر کوچک و دلم چه قدر بزرگ

میان این بیابان غریب افتاده

آه ه ه ه ه

مگذار سر بخورم

بر این سرسرا

چه سرسرای بزرگ کوچکی ست

آه ه ه ه ه

الفبای عشق را چرا چنین به تعجیل خراب می کنی

از این ستاره به آسودگی فرار کن

اما ستاره مقصدت را قبلا روی شیشه پنجره نقاشی کن

آه ه ه ه ه



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

سکوت نباید این همه طولانی باشد
یا شکوفه درخت سیب برای به میوه رسیدن به خستگی نشسته
باشد

یا به قدری کوچک که زیر پا گم

تا دوباره به دنبالش بگردی

آه ه ه ه ه

تمام احساسم به چرخش افتاده

تمام احساسم با رقصی غریب در پرواز است

شاید تمام دنیاست که می چرخد

روبه روی منی که پایم بسته ست

مثل اینکه تمام نمی شود این رویا

یا باید به قهقهه ای طولانی سکوت را بشکنم تا تمام سنگریزه ها

باورم کنند

آسمان و زمین و حتی کرم کوچک ابریشم

آه ه ه ه ه

تمام شب می چرخد

و باز مثل اینکه تمام نمی شود این رویا

برای اینکه رها شوم



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

زیر پایم را خالی کن
تا به کهکشان دیگری بیفتم

آذرماه ۷۹



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

تشریح

برای منوچهر آتشی

۱

عشق مورب است

نفرت

افقی

زندگی

عمودی

برآیند نفرت و زندگی

عشق است

۲

عشق

یعنی همین

شب دوستش بدار

فردا

فراموشش کن



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

عشق

یعنی همین

شمع را روشن کن

سپیده که سر زد

خاموشش کن

زندگی

یعنی همین که شعله ای پشت سرت آویزان کنی

تا سایه ات بر دیوار بنشیند و به سایه ات

به دیوار بخندی و اخم کنی و دوباره بخندی

و بعد به حق حق بنشینی و به قدری که فروکش کنی

زندگی

یعنی همین

عشق

یعنی همین

۳

خاکستری به جا مانده



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

از عشق های ملتهب

چرخه دنیا را

بر این نمط رقم زده اند

شب سراسر چراغست و روز

به تاریکی می زند

دل به تنهایی و لرزش به دست

دست و دل از آن سبب می لوزد

که نه آفتاب روبه روست

نه شب

پشت سر

میان آسمان و زمین و ماه و خورشید و تپه و دریا

غریب افتاده ام

وقتی که آسمان دل این همه تاریک است

بهار سبز نگاه تو

کمک نمی کند

کاش کال خورشید

هسته واشکنند

۴

پسرم



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

قلکت را بشکن

که شام آخرم بشود

در عوض

خودم به جای تو زباله را به زباله دان می اندازم

پسرم

- زبانم لال -

خاکروبه دلم از زباله پر شده

نوبت کیست؟

خودم اول

آغاز می کنم

پسرم

قلکت را بشکن

یواش و آهسته

صدای شکستن را

-هرگز -

دوست نداشته ام



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

" عین " عشق

عاق شده

" شین " عشق

شمر

" قاف " عشق

قلاده و قفس

از عشق

به جز نامرادی چیزی نمانده است

" عین " عشق

عسرت

" شین "

شوربختی

" قاف "

قبرستان

عشق

تکه پاره شده



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

چیزی از آن به جا نمانده

هر حرفش

به و جودی دیگر بدل شده

" عین "

عزرائیل

" شین "

شام آخر

" قاف "

قبول پلشتی

قربانی

قاتل

" عین "

عاقبت است

" شین "

شکسته شدن

" قاف "

قیامت

قاصدی با خبری دهشت بار از جهانی ناشناخته

مهرماه ۷۹



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

حرکتی میان دو نقطه

برای هستی

مجمری از طلا بر رف و ستاره های منگوله دوزی شده

آویزان از سقف

حجمی خالی

لبریز از تواتر هجوم بهار و پائیز

کودکی که کودک نبود

مشق شبی را

که مشق شب نبود

و درس هندسه را

که درس هندسه نبود

به نوشتن آغاز کرد

بر دفتری بیابانی

با قلمی نامرئی

دو نقطه رسم کرد



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

هنوز از شروع شب زمان درازی نگذشته

دقیق باش و بین میان آن دو نقطه چیزی با سرخوردگی سر می خورد

نقطه پایان

در تدارک تکرار است

تا بشود نقطه آغازی برای سرخوردنی دیگر برای چیزی تا

رسیدن به نقطه پایانی دیگر

این بار اما

سر می خورد نه با سرخوردگی

انگار پله ای رو به بالا فرا رویش قرار داده اند

نقطه پایان

باز آغاز حرکت دیگری ست

به سوی نقطه ای دیگر

و باز

کنار هجوم مداوم بهار و پاییز

کاشی خانه به شکل آسمانی پر از ستاره

و به زاویه ای از دسترس به دور

سینی مسی گداخته



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

به گوشه ای افتاده

به رنگ خورشید

شهریور ۷۹



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

شبی لبریز از شیشه های معرق

برای م . سرشک

ما می مانیم

دو کبوتر بی درخت

یا دو درخت بی کبوتر

ما می مانیم

دو ستاره عاشق

در اعماق کهکشان

ما می می ریم

تا دوباره مانند شمعی

به گوشه سقاخانه ای قدیمی

همیشه

از شروع عشق

در وحشتم

اما باز به پنجاه سالگی خیال عاشق شدن دارم



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

هر که باشد

به هر کجا

و به هر صورتی

که عشق

آبروی جهان است

چه قدر

از باد رفتنی است

کاش به خاطر می آوردم کدام خاطره منجمد شده مرا به این وادی

می کشاند

نمی دانم که با بارش باران بهاری بود یا در حضور نسیم و بوسه

شب‌نم به برگ انار

.....

کاش مثل دفتر تلفن

هر هفته خاطراتم گم می شد

حتی خودم

میان کاش و همیشه

ببین چه بوی عفونتی



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

با حضور من

زمین را دربرگرفته

پنجره را باز کن

بازتر

مثل اینکه هنوز باران می بارد

و باز ببین که چگونه

باران

به صفحه کاغذ باریده

و صفحه سفید سیاه شده کاغذ

پیش از آن که پیش از آن که حروف آخر حرفی نگفته را

به نقطه بنشینند

در شبی لبریز از شیشه های معرق

در کنار تقارن تاریخ

دنبال نامت می گردد

پس از عبور از تقارن تاریخ

فردا

ما می مانیم

دو کبوتر بی درخت



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

یا

دو درخت بی کبوتر

اما

تشنه یک لبخند

۷۹/۹/۷



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

با خودم هستم

یک

با بلمی بافته از روبیا

به دنبال کدام دریای بی کوسه ای

بگو

دوباره بگو دنبال کدام سرابی

کدام آسمان آبی

کدام شنزار بی خار و خس

کدام وادی بی عسس

با تو نیستم

با خودم هستم

کدام جهنم

در روبروست

کدام بهشت گمشده را پشت سر گذاشته ای

کدامشان را بیشتر دوست داری..

عشق؟

نفرت؟

غرور؟



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

تعصب؟

با تو نیستم

با خودم هستم

نمی دانم کجای جهانی

اگر می دانستم

پیدایت می کردم و عاشقانه ترین شعری را که عاشق ترین انسان

سروده بود

آویزه گوشت می کردم

پشت سکوت نگاهت

خورشید را نقاشی می کردم

روبروی پنجره ام

صدای تو را

با تو نیستم

با خودم هستم

دو

سبکبال

مثل پروانه می پری



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

و خال بالت

آسمان روبرو را

تاریک می کند

با تو نیستم

با خودم هستم

بگونه ای نامت را بر زبان می آورند

که عاشق خودت می شوی

بگونه ای به پر خاش بر می خیزند

که از خودت بدت می آید

بگونه ای غریب افتاده آسمان

که دنبال گوری کهنه می گردی

با تو نیستم

با خودم هستم

غرق می شدی

در عرق

کنار خیابان و زیر آسمان آتش

گذاشتند غرق شوی تا پس از غرق شدن دستت را بگیرند

و همیشه



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

برای خواب همیشگی ات لالائی بگویند

با تو نیستم

با خودم هستم

سه

زلزله رودبار و لار و بیرجند و طبرس و خرابی هایشان را هرگز ندیده ای

و باز می اندیشی که حصارى محکم در مقابل زلزله، دور خانه ات

و بستگان و آینده ات کشیده ای

درست مثل تخت جمشید

قبل از خراب شدن

با تو نیستم

با خودم هستم

شرح و تصویر سیل های سهمگین چین و ماچین در روزنامه ها

و اجساد باد کرده قربانیان را از یاد برده ای

حالا که صاحب ویلانی بزرگ تر از هزار متری

فکر می کنی که آسمان همیشه به همین رنگ است

اما اگر بشود

رنگ دیوار خانه و شکل چلچراغ آویزان از سقف و نقوش زیبای



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

قالی زیر پایت را بخاطر بسیار

با تو نیستم

با خودم هستم

چقدر و چند بار باید

خورشید سر بر آورد و بجوشد و سر رود و فروکش کند

تا تو از این ندانستن بیرون آئی

که همیشه آسمان بهمین رنگ نیست

برای تو شاید باشد اما برای کودکان دوست داشتنی ات چه فکرمی کنی؟

خدا زمین را و آسمانها را در یک هفته خلق کرد

تو تنها ده سال بعد را قاطعانه بیندیش تا چه پیش خواهد آمد

با تو نیستم

با خودم هستم

ای دوست

بروز زلزله ناممکن نیست

سنگ بنای خانه ات را به شکلی بگذار

"که از باد و باران نیابد گزند"

با تو نیستم

با خودم هستم



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

چهار

چقدر و چند بار

زباله دان دنیا را

برای یافتن سکه ای

ورق می زنی

با تو نیستم

با خودم هستم

زباله

سطح شهر را پوشانده و از پس هر غروب

توئی که مثل منی

- اشرف مخلوقات -

برای یافتن سکه ای

دریای زباله را شنا می کنی

با تو نیستم

با خودم هستم

زباله زباله است

سکه



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

سکه

ما سکه را زباله می کنیم

تو سعی داری زباله را

به سکه مبدل کنی

با تو نیستم

با خودم هستم

و حالا

که شب تمام می شود

مثل اینکه ماشین زیرت گرفته باشد

له له می زنی برای یک ثانیه زنده بودن

با تو نیستم

با خودم هستم

پنج

سلام

سلام

جواب سلامم را نمی دهی

ندادی ندادی



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

هیچوقت هم نخواهی داد
تکرار این شب و این سلام
مگر کجای سرمای جهان را
گرم می کند

با تو نیستم
با خودم هستم

مثل ماه

ماهی

مثل برکه

برکه

مثل خدا

خدائی می کنی

هر دو سال

از دو روز کوچکتر شده

سه سال دیگر

سه روز دیگر سر می رسد

به چشم سر می بینم که آمدنش شتاب گرفته

و پنج سال دیگر

کم یا بیش



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

به قایق نیستی سواری
با تو نیستم
با خودم هستم

چند بار میان جادوی کلام افتادی
عشق
حرام است
دوستی
حرام
یگانگی
حرام تر
هر چند بار دلت می خواهد به ناله بخند
ناله زندان را
گلستان نمی کند
زندان زندگی
گلخانه نیست
با تو نیستم
با خودم هستم



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

شش

کوله باری

از درد پر داری

درد عشق

درد نفرت

درد هزار درد

با تو نیستم

با خودم هستم

به راه خودت می روی

با همان ضرباهنگ همیشگی

نه تندتر

نه کند

انگار در این چند روزه هیچ چیز یا هیچ کس کم یا زیاد نشده

یا انگار

هیچ کسی را در این چند ماهه گم نکرده ای

و از دست نداده ای



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

درست مثل خورشید

که همیشه بر مدار همیشگی

و تو هم همیشه بر مدار همیشگی ات

با تو نیستم

با خودم هستم

می دانم که باز با هزار سختی از هزار پلکان

فراز شدی

تا ببینی که هیچ نیست

نه پرنده ای بر آسمان

نه آسمانی پشت بال پرنده

فقط خدا مانده

های با تو هستم

و هیچی که پشت هیچ و بوج گره خورده در بوجی بود

کابوسی هم حتی نبود

و وقتی به رؤیایت دل می بستی

رؤیایت دهلیزی شد

سرشار از خلأ

با تو نیستم



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

با خودم هستم

امشب نه

هر شب

وقتی برای خواب به بستر می رفتی

بشوق دیدن خوابی نه مثل هر شب

خوابت پریده بود

چنگ به خوابی دیگر می زدی

شبی دیگر

فرشته ای دیگر

رؤیائی دیگر

تا

رؤیا

پلکانی بسوی پائین شود

با هزار پله

و می دیدمت

- خودم را می گویم -

ایستاده بودی به پاگرد پلکان و مرا با انگشت نشانه می رفتی که:

های.....

با تو نیستم



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

با خودم هستم

مثل اینکه شب سر تمام شدن ندارد

لااقل

بگیر بخواب تا رؤیای هرگز بدست نیامده ات را

بخواب ببینی

یا

تو بجای من بگو چقدر سفید سفید سفیدند

درست مثل پلکانی بی انتها که به پائین می رود

و تالارهای تو در تو که تمامی ندارند

با تو نیستم

با خودم هستم

آذرماه ۷۹



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

طبیعت بی جان

خورشید

کلافه تر از همیشه سعی کرد بالاتر رود و نگاهی را اشعه وار پس پشت کوه به دشت و خانه های وسیعی
که به تازگی به دامن دشت روئیده بودند بپاشد

کلافه تر از همیشه از پلکانی نامرئی بالا رفت

از پشت کوه

به بام خانه های سیمانی چشمک زد

و بعد باز مثل همیشه بیهوده

بر مدار همیشگی افتاد

دست آخر

خسته تر از همیشه

پشت کوه مغرب رفت

چادری سیاه اما پر ستاره به سر کرد

و مثل همیشه به خواب رفت

من

کلافه تر از همیشه از تنهایی

به تمام آشناهایم زنگ زدم

هیچ کس آن سوی خط نبود



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

به خودم که زنگ زدم

خط اشغال بود

دوباره زنگ زدم

و دوباره

خورشید رها شده از کلافگی از نردبان نامرئی بالا می آمد

من اما هنوز

کلافه و منتظر

مگر خط آزاد شود

شهریور ۷۵



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

رنگین کمان

امروز مثل هر روز در خیابان خلوت هر روزه راه می رفتم که ناگهان روبه رویم دروازه ای به گلستانی باز شد با گل ها و پرنده هائی الوان با تنوع رنگهائی رنگین تر از رنگین کمان ...
لحظه ای نه که ساعت های بسیاری به گل ها خیره شدم، گل شدم از دریچه چشم گل دنیا را دیدم که همه جا گل بود و گلاب و گلباران ، رقصان بر آبیگر چشم چشمه تشنه...
زنگ ساعت مچیم گفت که برگرد که وقت برخاستن است و با من بود که به سکر خواب صبحگاهی می ماندم ...

آخرین گل را درودی گفتم تا به راه افتیم و مثل هر روز بر مسیر همیشگی بیفتم که غنچه نوشکفته ای چشمک زد ، تا یک لحظه بمانم و نگاهش کنم و هنوز راه نیفتاده بودم که گلی دیگر صدایم کرد و غنچه ای و گلی و غنچه ای دیگر ...

پر یکی از غنچه ها به رنگ نقره بود و آینه مانند تا در آینه خیره شوم و او را ببینم که مثل هر روز در خیابان خلوت هر روزه راه می رفت که ناگهان روبه رویم دروازه ای به گلستانی باز شد با گل ها و پرنده هائی الوان با تنوع رنگهائی رنگین تر از رنگین کمان ...

لحظه ای نه که ساعت های بسیاری به گل ها خیره شدم، گل شدم از دریچه چشم گل دنیا را دیدم که همه جا ...

دی ماه ۷۰



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

رویا

نمی توانم هم خوب باشم

هم بد

نمی توانم هم به عشق نشست باشم

هم به نفرت

یا به قول برادری که دیگر نیست

خورشید باشم هم

هم لحاف ابر را به سر کشیده باشم

شاید تو یا کسی دیگر بتواند در میان ازدحام خیابان به شعر به نقاشی و تا پکی به سیگار که سیگار دود
شود و تهی تا منی که هنوز یاد نگرفته ام که در کلاس پنجم هستم یا به صفحه اول این طلسم و شب
مثل هر شب شروع می شود

شروع برفی امشب

آغاز حادثه ای دیگر بود

حادثه دیشب

ریشه در خیابانی دیگر داشت

لخت لخت بی هیچ پرزادی

راه به جنگلی می رسید که نه جنگل بود نه بیابان نه حتی شوره زار



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

یا جزیره ای بر اقیانوس

مثل همیشه تا پا از خانه بیرون نهادم خیابان و سرزمین و جزیره ای و اقیانوسی پیش پایم شروع کرد به
سبز شدن

دوباره برگشتم تا خیابان کهکشان بشود و به آخر برسم و با حضور صدای تو به بیرون افتادم

زلزله آغاز شد

الهی عشق

پیش از آنکه نمک شود

آواز خواند برایمان

آوازش رنگ خدائی شد دست نیافتنی و ما همه حتی تمام دوستانم _ ترا نمی گویم چون حضور نداشتی
_ کمر به بندگیستیم تا دوباره زلزله ای بسازد تا به خود بیایم و ببینم که این هم نه زلزله بود نه حتی
طلسم دیوی که فقط کودکی بود کنار خیابان ، به شیون نشسته تا طلسمش را و یا شاید طلسم ما را به
حق حق گریه ای ، بعد به زمردی ، بعد به کلیدی، برای باز کردن قصر جادو

بهمن ۷۹



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

آخر دنیا

انگار آخر دنیاست و من هنوز به نیمه راه نرسیده ام و هر که را می بینم از او می پرسم که آخر دنیا کجاست ؟ و چرا هیچ کس جواب نمی دهد و یا شاید چون هیچ کس نمی داند که دنیا دارد به آخر می رسد و فقط تنها من هستم که حس می کنم و می دانم که همین امشب آخر دنیاست .

دیشب بود که داشتم به راهی آشنا می رفتم و غریبه ای مقابلم سبز شد و از من پرسید که آخر دنیا کجاست و وقتی که دید خیره مانده ام و باز وقتی که دیدم همه چیز می تواند به آسانی بشکند و می شکند ، درست مثل احساسم و یا مثلا شیشه ی پنجره ی خانه ی همسایه ی دیوار به دیواری که اصلا نمی شناختمش و هنوز هم نمی شناسمش ، برای پرتابی تا کف آجر فرش ، تا به خودم بیایم و همان گونه که گفته بودم قبلا ، نه انگار که حتما اول صبح فردا آخر دنیاست .

این نسل و این زمین و این دریا ، تا چشم کار می کند از عشق دور ، مثل خیابانی که چلچراغ ندارد و پشت تپه می پیچد ، برای اینکه ثابت کند که فردا نه آغاز روزی دیگر که حتما انگار آخر دنیاست .

کاش من افتاده بودم به سنگفرش ، به جای برادری که خواهرش را تنها گذاشت ، تا ثابت کند که این شب شب نیست و این روز روز نیست و حتی قیامتی که وعده داده اند ما را آن قدر هم وحشتناک نیست و با ضرباهنگ کلامی کوچک مثلا - شب بخیر - از پنجره ، پرت کند خودش به آغوش آجر فرش زمین ، برای اینکه لاقل به خودش ثابت کند که انگار امشب آخر دنیاست .

دست آخر باید ، از قرمز غروب امشب بگویم که رنگ آخر دنیا را داشت و از هزار ساله دردی که در من است و بر این باورم نشانده که مثل هر شب ، امشب هم ، مثل اینکه انگار آخر دنیاست

دی ماه ۷۹



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly